



سوره:

شماره اول سوره با تفسیری که شهید آوینی بر پیام مهجور امام به هنرمندان نوشته است شروع می‌شود. شهید آوینی می‌نویسد: «امام را با هنرمندان سخنی بود که شنبه ۹ مهرماه ۶۷ در روزنامه‌ها به چاپ رسید و مگر نه آن که ما آن پیام را به فراموشخانه‌های سهل‌انگاری و غفلت خویش انداختیم، اما با این همه سخنش غریبانه و مظلومانه در بازار تیرت درشت روزنامه‌ها و مجله‌ها مانده است...»

آوینی شش ماه بعد از آن پیام دردمندان، از مهجور ماندنش گله کرده است و ما بعد از ۱۳ سال می‌خواهیم برگردیم و ببینیم چه مقدار از آن پیام محقق شده است.

من قراذهایی از این پیام را می‌خوانم تا بعضی مفاهیم تداعی شود. حضرت امام می‌فرمایند: «تنها هنری مورد قبول قرآن است که صیقل‌دهنده اسلام ناب محمدی (ص)، اسلام ائمه هدی (ع)، اسلام فقرای دردمند، اسلام پایزهنگان، اسلام تازیانه خوردگان، تاریخ تلخ و شرم‌آور محرومیت‌ها باشد. هنری زیبا و پاک است که کوبنده سرمایه‌داری مدرن و کمونیسم خون‌آشام و نابودکننده اسلام رفاه و تجمل، اسلام التقاط، اسلام سازش و فرومایگی، اسلام مرفهین بی‌درد و در یک کلمه، اسلام آمریکایی باشد. هنر در مدرسه عشق، نشان‌دهنده نقاط کور و مبهم مضامین اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نظامی است. هنر در عرفان اسلامی ترسیم روشن عدالت و شرافت و انصاف و تجسیم تلخکامی گرسنگان مظلوم قدرت و پول است و...»

حالا ما بعد از ۱۳ سال می‌خواهیم ببینیم این پیام تا چه حد محقق شده و هنرمندان چقدر موفق شده‌اند مفاد این پیام را در هنرشان به ظهور برسانند؟ چه عواملی دست به دست هم داده تا این پیام در جامعه محقق بشود و آثار هنری مطابق آن ظهور بکند؟ و اگر هم این طور نبوده چرا؟



ما خیلی داریم سکوت می کنیم!

هنر انقلاب و مدیریت فرهنگی در
میزگردی با حضور:
علی رضا قزوه، علی رضا کمری
محمدحسین نیرومند

من همان شعر «مولا ویلا نداشت» را پیش امام بردم و امام این گونه فضاها و شعرها را تایید کرد.

علیرضا کمری:
پیام امام برای هنر اسلامی و هنرمندان مسلمان یک بایست نامه یا مانیفست است. این که به این مانیفست عمل شده است یا نه نکاتی را می شود طرح کرد:

نکته اول این که امام به چیزی فراتر از آنچه نسبت به هنر و هنرمند در ذهن ماودیکران متعارف است، نظر داشتند. آن چیزی که به معنای نازل کلمه از هنر مستفاد می شود، نوعی صناعت است تا هنر. منتها شاید در حوزه اندیشه حکمی و عرفانی امام هنر، آمیزه‌ای باشد از همان درک و دریافت‌هایی که ما در شاهنامه یا مثنوی می بینیم که معادل رادردی و نیک‌نمردی، تقوا، حکمت و این جهات است. یعنی جوهره پاک و ویژه انسانی و فطرت الهی.

نکته دیگر این که اگر بخواهیم مصداقی بحث کنیم تا انتزاعی، باید بگوییم که هنرمندان هر انقلاب اسلامی غالباً گیرنده و بازدهنده بودند و آن چیزی که جوهره هنر به حساب می آید و باید از جان و دل اندیشه شخص برآید، در وجود خود هنرمندان انقلاب به وجود نیامد و شکل نگرفته بلکه غالباً در یک حال و هوای ایمانی، اشرافی که خود انقلاب به وجود آورد، در هر قلبی به مقدار استعداد و پذیرش، انعکاس و بروز پیدا کرد. منتها جان‌های مستعد بیشتر پذیرای آن «حال» بودند. آنها که هم مو می دیدند و هم بیچش مو، توانستند این حادثه را بدرستی روایت کنند و روایت این هنرمندان از آن حادثه به گونه‌های متفاوت هنر تبدیل شد.

اما باید گفت خود کسانی که این کار را می کردند، آموخته و پخته و سوخته این راه نبودند، به همین دلیل وقتی که نمود صوری و عینی انقلاب، اندک اندک کمرنگ شد خصوصاً بعد از جنگ در زمان

سیاست‌زدگی شده‌ایم و این اعتراض‌ها که باید توسط هنرمندان و ادیبان به شکل فرهنگی طرح می شد به دعوای جناحی کشیده شد. این مساله مهم است که جماعت اهل سیاست هم اگر روش یا الگویی داشته‌اند، از هنرمندان و اهل ادب و هنر گرفته‌اند بخصوص در سال‌های اخیر، این جریان اصلاح‌طلب‌ها و حتی جناح روبروی آنها و کسانی که در مقابل اصلاح‌طلب‌ها می‌ایستادند یعنی چپ و راست، مقد و شیوه‌های شمارهایشان را از هنرمندان گرفته‌اند.

جرقه‌های اولین اعتراض‌های اجتماعی را در کارهای سینمایی آقای محمبلایف می بینیم، در شعرهای سلمان هراتی می بینیم، در شعر ختایان کاشغری و عبدالملکیان می بینیم. در کارهای قبل از انقلاب هم همین طرز است. مثلاً خانم صفارزاده یا شعرای دیگر مثل خسرو گل‌سرخ. با هر گز آلفی فرق نمی‌کند، به هر حال شعر اعتراض یا شعر مقاومت داشتند.

ما آنها را داشته‌ایم و خود من نیز به پیروی از همین جریان‌ها پیش آمدم. یک دهه بعد همین‌ها شعار کسالی شده بود که دغدغه‌شان فرهنگی نبود، بلکه سیاسی کاری بود و با همان شعارها می‌آمدند. بعد هم شعارها خراب شد و هم عملی نشد. چون سیاسی شد، پرداختن به جناح‌ها و سیاست‌زدگی همه را از اصل دور کرد و به فرعیات پرداختند و اصل هنر و انبیا را نیز برای پرداختن به این مسائل یا دشواری روبرو کرد. شاید در زمان حضور حضرت امام راحت‌تر حرف می‌زدیم. خیلی از دوستان می‌گفتند که اگر قطعات شعر خود من در این روزگار گفته می‌شد، چاپ نمی‌شد. و واقعاً هم همین طور است. اخیراً در جلسه‌ای در شورای عالی انقلاب فرهنگی که شعر را از سکوت کرده بودند تا راجع به بعضی مسائل صحبت شود، مهیندیس موسوی می‌گفت:

حسین نیرومند:
از یک نگاه کلی باید بگوییم کارهای انجام شده در مرحله صفر است. متأسفانه امروز در جامعه ما مفاهیم خیلی خیلی عوض شده است. مثلاً اسلام آمریکایی چیست؟ پابرنه‌ها چه کسانی هستند؟ مرفهین بی‌درد چه کسانی هستند؟ امروز شرایط به سمتی رفته است که اصلاً این مفاهیم را درک نمی‌کنیم که البته باید زیشه‌های آن را جست‌وجو کرد، و به نظر من در یک کلمه، حاکمانی که نتوانستند بر نفس خودشان غلبه بکنند وضعیت را به اینجا رساندند.

اما تضادها هم می‌شود عوامل این موضوع را بررسی کرد. مثلاً در عرصه کاریکاتور، برای خودم عواملی وجود داشته است.

اولیلاً عمدتاً کاریکاتورهایی که کار می‌شد، عرصه مسائل جهانی بود و خیلی کمتر پیش می‌آمد که درباره مسائل داخلی هم کارهایی دیده شود. ولی بعدها بعضی از بچه‌های دانشجو در آن حوزه، آرام آرام وارد این حوزه شدند و اتفاقاً در طلیعه نمایشگاهی که دائر کردند نیز همین پیام امام را گذاشته بودند که معضلات اجتماعی را نشان بدهند. اما در مجموع هنرمندان کاریکاتور، نگار جلدی و چشمگیری در این حوزه ندارند.

عمدتاً کارهای سیاسی هست با محوریت جنگ و فکر می‌کنم دلیل آن، این باشد که بزرگی مدیران نظام تقدسی قابل بودیم، پس طرح آن برای ما مشکل بوده است.

علیرضا قزوه:
من با آقای نیرومند موافقم. که هنری که ما الان در جامعه داریم با آنچه امام گفته است تطابق ندارد.

با این توضیح که ما به جای این که به بیان مسائل و مشکلات اجتماعی بپردازیم، دچار

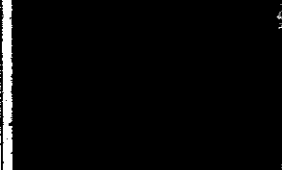
نیرومند:
یکی از بزرگان گفته بود اگر انقلاب اسلامی یک کار برای هنر و هنرمند کرده باشد این است که هنر را مشروعیت بخشیده است.

کمری:
اصلاً کار هنر و هنرمند این است که عادت شکن باشد، سالیق را به هم بزند، مخاطب بسازد، جریان سازی کند.



**کمری:
وقتی
نمود صوری
وعینی انقلاب
کمرنگ شد،
هنرمندان
انقلاب دچار
خلاء
موضوع شدند.**

**نیرومند:
من پیشنهاد کردم
ساده‌یستی امام را
در سال رفتار علوی
در تلویزیون
طرح کنیم.
چند بار پیشنهاد دادم
ولی ساخته نشد.
چون اگر تلویزیون
ساده‌یستی
امام را نشان بدهد،
مسئله
ایجاد می‌کند.**



توسعه) اینجا دچار خلاء موضوع شدند. یعنی آن چیزی که تحت نظر هنر اسلامی مورد توجه بود و می‌توانست محقق بشود، مراحل جنبینی و بزرگ شدن خود را بخوبی طی نکرد تا متولد شود. بعد هم آن جنبه‌ای که در کار هنر و هنرمندی هست یعنی پیشگامی و تاثیرگذاری، دوام و ماندگاری به وجود نیامد. منظوری من در اینجا آثار هنری نیست، اندیشه و مکتب هنری است.

امام در هر زمان و موقعیتی چیزهایی را می‌دیدند که دیگران نمی‌توانستند ببینند. در حال وهوای پس از قتلنامه خصوصاً چندی پس از رحلت امام بنسپاری از دل‌ها خسته بودند و در کار هنر میل به بازنگشتگی داشتند. نتیجتاً دل و دست‌ها به سمت کار حرفه‌ای و صنعت هنر رفتند، اما اگر هنرمند، «آن»ی که باید داشته باشد داشته باشد، از محیط زمان و مکان و مخاطب خودش می‌گذرد.

باگر آسمان را ما یک اثر هنری بگیریم که هست دیدنش هیچ گاه برای هیچ کس مکرر نیست و ایچاد مال و خستگی نمی‌کند. و شاهنامه فردوسی در همه دوران‌ها و زمان‌ها کتاب مستطابی است. البته خوب است من در اینجا یاد می‌کنم از شهید بزرگوار آوینی که توانست تا حدودی ساحت اقلیم هنر اسلامی را ببیند و به تعریف برسد.

حسین نیرومند:
در حوزه کاری ما اتفاقی افتاده است که باید آن را تشریح کنیم. در این دوره زیر عرصه تجسمی، ناپختگی کارها به خاطر این بود که ما هنوز این راه طولانی را طی نکرده بودیم. بعداً که هنرمندان شروع کردند و فهمیدند که تا وقتی شما قالب و تکنیک را بخوبی نشناسی نمی‌توانی همه اندیشه‌های خودت را روی کاغذ بیاوری، کم کم به قالب و تکنیک اولویت بیشتری دادند و بعدها شرایطی به وجود آمد که مفهوم کنار رفت و قالب اهمیت پیدا کرد و ما به سمت یک فرمالیسم یا شکل‌گرایی مفرط گرایش پیدا کردیم که موجب شد محتوا به عقب رانده شود و قالب اهمیت و اولویت بیشتری پیدا کند.

علیرضا قزوه:
سواى بحث تکنیک و قالب باید پرسید چرا در سال‌های اول شعور و شوری بود که کارهای خلق شده خیلی جلب توجه می‌کرد و تعداد کسانی که خالقان این آثار بودند بیشتر بود؟ من فکر می‌کنم امروز الگوهای هنرمندان کم شده است. مثلاً الگوهای مثل شهید آوینی در بچه‌های هنرمند خود حضرت امام و امثال شهید چمران، شهید رجایی و... اینها کم شده‌اند. کم مانده نماینده مجلسی که با پیکان ۵۲ رفت و آمد کند و بگوید همین برای من کافی است.

مثلاً یاد هست شبی آقای ابوترابی می‌خواست در شرکت ایران خودرو سخنرانی کند با همان پیکان ۵۲ آمد. هیچ کس باور نمی‌کرد که این همان نماینده مجلس است. زندگی، دیگر برای ما عجیب و غریب شده است چون این الگوها کم شده است. الگوهای مثلاً ابوترابی چنان تاثیربری روی خود من می‌گذاشت که گفتنی نیست. حالا چه کسی باید پاسخ بدهد؟ چه کسی باید این الگوها را ایجاد کند؟ آنها که متولی هستند و خودشان را پدر می‌دانند.

از طرف دیگر افق‌های تماشای عناصر هنرمند را نیز بسته‌اند یعنی به ما می‌گویند شما بیشتر از این چهاردیواری نمی‌توانید حرکت کنید. یعنی امروز در کشور ما به بنده شاعر می‌گویند فقط به این شکل می‌توانی شعر بگویی و گرنه ما نمی‌توانیم چاپ کنیم. ما با چنین فضایی روبه‌رو هستیم. پس موافی در کار نویسنده و هنرمند وجود دارد و عده‌ای نیز از این وضعیت سود می‌برند. مثلاً اوایل انقلابه آقای ابتهاج در مرکز سرودهای رادیو، تلویزیون برای شهید بهشتی شعر گفت. ما هم شعرش را با تاخیر در سال ۷۲ چاپ کردیم.

چرا نگذاشتند او کار کند؟ یا کسان دیگری مثل حسین منزوی که غزلسرای قوی‌ای است. دست‌هایی نگذاشتند اینها کار کنند. پس از طرف دیگر فضایی که هنرمندان با تجربه را با جوانان آشتی بدهد و دور هم جمع کند وجود ندارد. این شد که همه را از خود راندیم.

آدم‌های زیادی بودند که می‌توانستند ما را همراهی کنند پس می‌خواهم بگویم به یک مساله واحد نرسیده‌ایم که همه هنرمندان را دور هم جمع کنیم. یعنی اگر محجوری بود که همه دور هم جمع شویم، می‌توانستیم کارهای بهتر و قوی‌تر و مفیدتری انجام بدهیم. صرفاً آمییم با نگاه‌های بسته به مسائل دینی و با این‌انگ که شما مسلمان یا انقلابی نیستید همه را کنار زدیم. حالا می‌بینیم الگوهای درست زیادی در ادبیات قدیم و کلاسیک خودمان داریم که بر اینها ترجیح دارد و خیلی از غربی‌ها به همین شرقی‌هایی که شعار نه شرقی نه غربی می‌دهند ترجیح دارند. پس دچار افراط و تفریط‌هایی شدیم که حتی خود مجله سوره هم در یک دوران به آن گرفتار شده بود و به آن دامن می‌زد. می‌خواهم بگویم اگر به اینجا رسیدیم دلایل زیادی دارد که باید بگردیم آنها را پیدا کنیم و ببینیم چرا خیلی‌ها نهی یا مایوس شدند؟

سوره:
در یک جمع‌بندی تقریباً وفاقی وجود دارد که آنچه امام درباره هنر طرح کردند در جامعه محقق نشده است. سؤال بعدی این است که ۱۳ سال بعد از آن پیام در فضای هنری ما که در آن کتاب شعر چاپ می‌شود، کاریکاتورکار می‌شود، فیلم ساخته می‌شود و برنامه‌های تلویزیونی ساخته می‌شود و... چه درصدی از اینها واقعاً ذیل تعریف امام از هنر مطلوب می‌گنجد؟

همان کسانی که زندان هم نرفتند، فشار هم رویشان نبود لااقل نسبت به آن کسانی که شما نام بردید و تحت فشار بودند، آنها چرا به سراغ یک هنر اجتماعی، منتقد و آرماتگرا نرفتند؟

علیرضا قزوه:
اینجا مشکل را باید از مسؤلان دید چرا که اصلاً برای بعضی بزرگان وضعیت هنر و هنرمندان مهم نبود. شعر و ادبیات مهم نبود. بعضی آقایان با همین موسیقی در معنوی‌ترین شکلش مشکل دارند در حالی که همین موسیقی چقدر تاثیرگذار است. به عنوان مثال دو تا جوان فرانسوی با شنیدن یک موسیقی مسلمان شده‌اند. بعداً تحقیق شد و فهمیدند موسیقی یک گروه زبلی بوده است. یعنی حرف‌های عمیق آن موسیقی جنبه‌ای ایجاد کرده که آنها را به قم آورده و شیعه شده‌اند.

قزوه:

یقین بدانید که مسائل هنری و ادبی برای آقایان جدی نیست و در حد یک رنگ تفریح است. اهل سیاست فکر می‌کنند که ما باید نوکری‌شان را بکنیم.

یقین بدانید که مسائل هنری و ادبی برای آقایان جدی نیست و در حد یک رنگ تفریح است. با وجود این که ما ملت صاحب ۶۰۰۰ سال فرهنگیم، اهل سیاست فکر می‌کنند که ما باید نوکری‌شان را بکنیم. در صورتی که در تاریخ هرجا یک حکیم یا نویسنده یا شاعر در مسؤلیت وزارت و یا بالاتر از آن نشسته موفق‌تر بوده است. و اگر امام موفق بود برای این بود که این قابلیت‌ها را داشت. امام شاعر بود، اهل تفکر بود، هنرمند بود. باید این جزو شرایط مسؤلان باشد که این وزیر و وکیل، کمی حکمت و فلسفه و ادبیات بدانند نه این‌که هر کس از گرد راه می‌رسد نماینده مجلس می‌شود. همین است که وضعیت ما مشوش شده است.

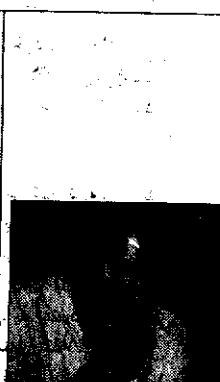
سوره:
چند تا بحث مطرح شد: یکی مدیریت فرهنگی و دیگری مایه خود هنرمند؛ چه در مباحث عملی و چه در مباحث فکری. آقای کمری فرمودند که اگر هنرمند خودش قوی بود، این جریان‌ها و حوادث بیرونی نمی‌توانست روی او تاثیر بگذارد و راه خودش را پیدا می‌کرد. شما می‌فرمایید مدیریت‌ها و شرایط سیاسی جامعه تاثیرگذار بودند و الگوهای که داشتیم از بین رفت تا خیلی کمرنگ شد و تعدادش کم شد. علیرضا کمری:

ما می‌توانیم تا حدودی به نکته‌ای که آقای قزوه با عنوان «برون‌فکنی» می‌فرمایند بپردازیم. ما تا به مشکل و مانعی می‌رسیم، آن را گزین افرادی مجهول‌الهیوه می‌انزاییم. البته من تا حدودی با ایشان هم‌مد و هم‌رای هستم، اما اگر بنا باشد در میانی بحث کنیم، زود است به این مسائل برسیم. اگر شما به تاریخ فرهنگ و تمدن ایران و جهان رجوع کنید، کسانی که اهل اندیشه و قلم بوده‌اند، اعم از فیلسوف و متکلم و مورخ و ادیب همیشه کارشان با مرارت توأم بوده و زندگی‌شان زندگی متعارف مقبول و راحت و آرامی نبوده است. دائم دل‌نگرانی، دلخوری و ناهمسازی داشته‌اند. اصلاً گویا اهل فکر و اندیشه و تأمل، نباید زندگی راحتی داشته باشند. البته این جواز برای ناملایماتی که به اهل هنر تحمیل می‌شود نخواهد بود، منتها این طور هست.

سوره:
البته باید توجه داشت در جامعه جدید این طور نیست که هنرمندان با همان مکانیسم‌های ۷۰۰ سال پیش، با جامعه‌شان ارتباط برقرار کنند و این مکانیسم‌های جدید در اختیار تعدادی از آدم‌هاست و تحت تاثیر یک شرایطی است که از دایره قدرت هنرمند خارج است و هنرمند اگر نتواند با جامعه خودش تعامل داشته باشد، نتواند گفت‌وگو کند، نتواند ارتباط برقرار کند، دچار مشکل می‌شود، و آقای قزوه مدعی بودند که اگر بخواهیم بعضی از کارها را با آن محتوا کار کنیم، حتی به آنها اجازه نشر هم نمی‌دهند.

علیرضا کمری:
اصلاً کار هنروهنرمند این است که خرق عادت کند. یعنی عادت شکن باشد. روزمره‌نگار و روزمره‌انگار نباشد، یعنی سطح سلاقی را به هم بزند. مخاطب بسازد، جریان‌سازی بکند.

سوره:
در شرایط جدید این کار سخت شده است. چون هنر یک بُعد رسانه‌ای و اقتصادی هم پیدا



کرده و ارتباط پیدا کردن با مخاطب به این راحتی ها نیست.
علاوه بر این:

هنر یعنی خلق، یعنی زایش. خلق و زایش سخت است. آن کسی که می خواهد راه را پیدا بکند و ایجاد بکند چقدر حجت و شدت و خلاقیت ذهن و عمل در او هست؟

من خیلی قائل به این نیستم که مواقع این قدر فراوانند که راه را می بینند. برای مثال در زمینه خط و نگارش می بینید که آقای جمعی به نوعی از خلاقیت دست می یابد و خط مثلاً را ایجاد می کند. خط او نه تنها بیننده ایرانی پیدا می کند، بلکه سر از سرزمین های دیگر و تکایا و هیات ها، حتی فرنگ در می آورد. نمونه مشهورتر آقای فرشچیان است که آوازه جهانی دارند. کار هنرمند این است یعنی هم خلق و هم ایجاد مخاطب. اگر اثری داشته باشی که به آن نگاه کنند و قابلیت نگاه داشته باشی، بیفته پیدا خواهد کرد. این نکته مهمی است.

در مرحله خلق این را قبول داریم که هنرمند با وجود فشارها نیز می تواند ایجاد کند. آقای میرحسین موسوی حرفه جالبی زده بود که ابوعلی سیناها و خواجه نصیرها هر چه شرایط اجتماعی ایجاد شدند؟ در شرایط ظالمانه اجتماعی اینها را نمی توانیم مثال بیاوریم و بگوییم پس شرایط خیلی خوب است. بلکه چه بسیار ابوعلی سیناها که مردند و چه بسیار بزرگانی که به خاطر شرایط نامناسب نابود شدند. چه بسیار کودکانی که در شرایط نامناسب قابلیت نخبه شدن را دارند و از دست می روند. زمانی هست که ما می خواهیم فارغ از بحث حکومت و شرایط اجتماعی حرف بزنیم که بحث شده است. اما بحث ما بحث بهیچکی نیست. مثلاً خرفنت است که کسی نتوانست شهید آوینی را انکار کند و ماندگار شده ولی ظرفیت هایی که در جامعه ما برای استفاده از قابلیت آوینی وجود داشت همین مقدار بود. از طرفی هم نمی خواهیم بگوییم پس کسانی که آوینی نشدند حتماً بقضیر شرایط اجتماعی است. بحث ما نگاه جامع به مساله است.

علاوه بر این:

اول آن که من می گویم اشکال را اول درونی مطرح کنیم. به این معنی نیست که به جهت بیرونی نگاه نکنیم. اتفاقاً شاید من چیزهایی درباره شرایط بیرونی برای گفتن داشته باشم که شماها ننانید یا نگویند. اما این که من در جاهایی گفتم اگر کسی مثل خواجه نظام الملک نظامیه ها را درست می گفته، سلاجقه ای که فرق نمک و کافور را نمی دانستند با وجود نظامیه ها از آسیای صغیر تا شمال هند گستره فرهنگی پیدا کردند. وقتی که حکمت و دانایی و دانش با قدرت و ثروت توأم می شود، جریان سازی می کند که به هیچ وجه نمی توان آن را نفی کرد. من می خواهم بگویم اول از خود شروع کنیم تا به دیگران برسیم.

حجتی در خلاقیت هست که می گوید کیفیت از کمیت است. وجود می آید یعنی قرار نیستی. هنرمند زیاد باشد. اصلاً هنرمند چون کم است. دارای ارزش است. آثار هنری نیز همین طور است. مثلاً فلان چهره

داوینچی چندتا نقاشی دارد؟ همگانی آنکه چندتا هنری دارد؟ شعر هم همین طور است. چون ذات هنر این گونه است. ولی بحثی که به نظر من می تواند مشترک باشد این است که یک مولی داریم که وظیفه اش ایجاد کمیت و بسترسازی است و همچنین فراهم کردن امکاناتی که از درونش کمیت و کیفیت به وجود می آید. واقعا هنرمندان انقلاب این کار را نکردند. یکی از بزرگان گفته بود اگر انقلاب اسلامی یک کار برای هنر و هنرمند کرده باشد این است که هنر را مشروعیت بخشیده است. درست است که انقلاب هنر را توأمی کرد و از این توده آدم هایی که ظرفیت و قابلیت را نداشتند شکوفا شدند اما متأسفانه مدیریت فرهنگی ما در طول سال ها این کار را ادامه نداد و زمینه را برای شناسایی استعدادها و این که آدم ها خودش را در این جریان قرار بدهند آماده نکرده است.

البته نکته ای که آقای کمری فرمودند که هنرمند باید خودش خودش را نشان بدهد درست است. ولی به هر حال یکی از اصولی ترین بحث های ما در عرضه مسائل فرهنگی به لحاظ نوع دیدگاه و چمودی که در این عرضه وجود داشت، توان این کاری را انداخت.

سوره یک مثال اینجا مطرح است که آیا آقایانی که در مصدر تأثیر بودند با اصل هنر و به قول آقای قزوه مثلاً یا اصل موسیقی مشکل داشتند و هنر را هم در حد اکل مینه یا اضطراب قبول داشتند و یک بحث دیگر این است که بعضی با اصل مشکل داشتند بلکه از نتایج آن می ترسیدند. مثلاً با شعر و داستان مشکلی نداشتند ولی می ترسیدند. در صحنه عینی و اجتماعی به وضعیتی یا حرکت هایی دچار شوند که با مصالح و مطامع آنها و نه صرفاً با مبانی آقایی که در طیف روشنفکری مسؤولان هم قرار می گیرند از هنر مترض استقبال نمی کنند. هر صورت اگر ما می خواهیم از هنر آرمانگرا و هنر اجتماعی حرف بزنیم، حتی مکلیزهای توزیع هم باید از خلال اجتناب بکنند یعنی با یک ارتباط تودمائی شکل بگیرد نه این که ما منتظر باشیم تا مشکلاتی که به ما متعلق است با ایجاد چنین جریان هایی به خطر می افتد. بیاید و چنین چیزی را حمایت بکنند. اگر بخواهیم صرفاً با مدیران صحبت کنیم و امیدوار باشیم که آنها بیایند و این میزگرد را بخوانند و از آن تأثیر بگیرند، واقعیت این است که ما با چنین زاویه دیدی وارد ماجرا نشده ایم. مخاطب مجله ما قشر توده خواص و تپ دانشجوئی است که کار فرهنگی می کنند. آدم هایی که علاقه دارند و می خواهند نشان قبل آنها را توجیه کند که صورت مساله این است. مشکل این است. راه حل ها این است. عینی تر بخواهیم صحبت کنیم مثلاً شما فرمودید: هنر جای خودش را باز می کند ولی مشکلاتی وجود دارد که حتی آثار خلقی هم به مخاطب خودش نمی رسد. مخاطبان بالقوه ای که این سیستم فشرده فرهنگی جلوی آنها را گرفته است.

حسین نیرومند
هنر خفای به این حرف معتقد نیستم. کسانی که افکار را می سازند به شما اجازه نمی دهند چنین

کاری بکنید. چون واقعیت این است که وسایل دست آدم هایی است که آن آدم ها به دلایل مختلف به اندازه یک وجب هم عمق ندارند. چون واقعاً هنر برای بعضی دغدغه نیست اما در حوزه مسؤولیت هنری یا مدیریت فرهنگی نشسته اند و بعضی هم عملاً تمایلی به این جریان ها و کارها ندارند. مثلاً عید می دانم کسی که در فرهنگسرای بهمن پاتیناز درست می کند اهمیت این را نداند که میدان شهدای ما نباید به این وضعیت زشت و توهین آمیز باشد. اتفاقاً او این قضیه را می فهمد. مجموعه آدم هایی که کار دستشان است برای پاتیناز ارزش و اهمیت بیشتری قائل هستند تا میدان شهدای ما که با دو سه هزار شهید یک تابلوی سه متر در دو متر دارد. من قبول ندارم که این نمی فهمد. کاملاً می فهمد. چرا؟ چون بنده باید از درون آن ماجرا بانک خصوصی بیرون بیاید باید سرمایه گذاری خارجی به وجود بیاید پس مشکل از آدم هایی است که مدیریت کار فرهنگی را در دست گرفته اند. واقعاً من به عنوان کسی که سال ها در مطبوعات و تلویزیون مشغول است خیلی بدبین شده ام چون می بینم کسانی که نبض وسایل ساخت و افکار دست آنهاست اساساً تمایلی به این کارها ندارند.

مثلاً خود من وقتی آقای خامنه ای درباره رفتار علوی صحبت کردند، گفتم که ما بیاییم فقط ساده زیستی امام را در تلویزیون طرح کنیم. نامه های آن وجود دارد که من چند بار پیشنهاد دادم ولی ساخته نشد. چرا؟ چون اگر تلویزیون ساده زیستی امام را نشان بدهد مساله ایجاد می کند. اگر این را در رسانه تلویزیون پخش کنیم و این حرف دائمی باشد، دیگر ما نمی توانیم بپذیریم که در لواسان ده ها ویلا متعلق به مسؤولان و مدیران باشد. به این دلیل خیلی از کسانی که ابزار دستشان است تمایلی به این مباحث ندارند. چون این مسائل با منافع آقایان در تضاد است و این نوع نگاه ها با توجه به این که ابزارهای افکار سازی دست بسیاری از این طیف آدم هاست امکان پذیر و محقق شدنی نیست. یا مثلاً ما رفته بودیم یک جلسه ای با حضور یکی از عالی ترین مسؤولان تبلیغاتی کشور. دیدیم که روی پرده شش متری با رنگ پلاستیک نوشته اند مقدم مهمانان عزیز را گرمی می داریم. من گفتم آقا بنده جایم اینجا نیست چون این آقا نمی داند این پرده کارکردش متعلق به خیابان است و آن را در اتاقی نصب کرده که کتفراش های چند نفره برگزار می شود. خبه آدم خوبی هم هست ولی نمی فهمد که تبلیغات این نیست. از این آدم هایی که نمی فهمند و مسؤولیت های کلیدی را هم بر عهده دارند فراوان می بینم. به هر حال من به دلیل وجود چنین آدم ها و ساخت چنین فضاهایی، معتقد و امیدوار به دیدگاه های شما نیستم. من وقتی پیام امام را شنیدم، گفتم این پیام دقیقاً در راستای کار ماست و یک کاریکاتور است و وظیفه دارد مصلحت کور سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و حتی نظامی را مطرح کند. گفتم دیگر از این بهتر نمی شود. الا حقیقتاً اگر کسی بخواهد کار بکند آیا می تواند به سوره های جدی این موضوع بپردازد؟ من می دانم که فقط چند صد سوره حقیقی و جدی در راس آدم هایی داریم که مصلحتی کامل

اسلام آمریکایی هستند. اما آیا به من کاریکاتوریست اجازه می دهند به آن پیرانم؟ معلوم است که نه چون شرایط مهیا نیست. البته من در مقابل پیام حضرت امام به عنوان یک کاریکاتوریست شرمندام که در این شرایط نمی توانم کاری بکنم یا ضعف دارم یا احساس می کنم که خریداری ندارم. شرایط فعلی نمی طلبد که آن حرف های حضرت امام مطرح باشد.

علیرضا قزوه:
هر زمان هنرمندان، با جسارت حرف های تازه ای زده اند، تیراژ وسیع خودش را هم داشته است. مثلاً من مخاطب کتاب خودم را که تا چاپ پنجم رفته و دفتر ادبیات مقلومت نمی تواند آن را تجدید چاپ کند، در این ده هزارتا و بیست هزارتا نمی دانم. همان موقع که چاپ شد، در تیراژ یک میلیون زیراکس می شد و خواننده آن بسیار زیاد بود.

مشکلی که الان جامعه ما با آن درگیر است این است که آدم هایی که الان در بخش سیاست نشسته اند، سیاستمدار نیستند، بلکه تاجرند. یعنی در کل آدم ها سر جای خودشان نشسته اند.

از یک دوره هم فرهنگ و مسائل فرهنگی ما دست کسانی افتاد که مسؤلیت امنیت کشور را بر عهده داشتند و اصلاً به آنها ربطی نداشت و خراب کردند و لطمه بزرگی زدند که حالا ما باید پاسخگو باشیم یعنی همین قضیه قتل های زنجیره ای که ماجرای آن را همه می دانند. بعد هم همه اعتراف کردند که کار اشتباهی بوده است. ما هم نفهمیدیم اینها که بودند و چه کار کردند. اگر جایگاه ها مشخص می شد و هر کس سر جای خودش قرار می گرفته، بعد جوانایی آدم ها سنجیده می شد و دخالت غیر کارشناسان در حوزه فرهنگ کم می شد. وضعیت این طور نمی شد.

مشکل از من شاعر و شمای کاریکاتوریست و شمای نویسنده نیست، باید این فرهنگ ها عوض شود.
سوره:

درست است که مناسبات غیر عادلانه وجود دارد و به قول شما این مناسبات غیر عادلانه باید تصحیح شود و به هم بریزد اما باید دید نقطه شروع کجاست؟ امام هنرمندان را به عنوان قشر پیشرو مطرح می کند که شما این نقطه کورها را دریابید، بفهمید و ببین کنید. آیا خود هنرمند نمی تواند نقطه شروع این قضیه باشد؟ مدیریت فرهنگی این اشکال را دارد. مدیریت اقتصادی و مدیریت سیاسی هم همین طور. این شرایط و این سیکل را چه کسی باید بشکند؟ آیا کسی جز هنرمند می تواند در این عرصه وارد شود؟
کمری:

البته هنرمندانی هم بوده اند که به بعضی فضاها نزدیک شده اند، نمونه خیلی ساده اش کاریکاتوره های آقای مسعود شجاعی طباطبایی است که مساله توسعه و تضاد را خیلی خوب به تصویر هنرمندانه نقد کردند و خیلی به موقع. به گمان من این موضوعات فی نفسه مساله ای است که هنرمند باید برود آن را کشف یا فتح کند. به شرط این که دارای آن قابلیت فکری، وسعت دید، جرأت تفصاتی

و تمام آن چیزهایی که جزو ویژگی های معمول یک هنرمند است باشد. هنرمند تا بر خودش مسلط نباشد، نمی تواند تاثیر گذار باشد.
سوره:

آقای نیرومند گفتند: کمیتی باید وجود داشته باشد تا به آن کیفیت برسد. بالاخره در جامعه ما این ابودری که ذهنش هم بسته نشد و هنوز هم حرف می زند یک کیفیت محقق هست یا نه؟ این کیفیت چگونه به کمیت تبدیل می شود؟ این که هنرمند باید قوی باشد درست است. قوه های دیگر در او چگونه تکثیر شود؟ اگر ما به انتظار بنشینیم که مثلاً رسانه محل اتصال عوام و خواص شود یا مثلاً مدیریت فرهنگی که متأثر از صدها مطامع یا مصالح است این کار را انجام بدهد، بعید است به نتیجه ای برسد. آیا هیچ راه کار دیگری وجود ندارد؟ بالاخره با همه شرایطی که وجود داشته و یک عده هنر سفارشی خواستند یک عده دغدغه هنر اجتماعی نداشتند یک عده به حرف های گری افتادند، روزنه ها و رگه هایی را که باقی است باید ببینیم. حالا همین ها را چگونه باید پاری کرد؟ ما باید به انتظار بنشینیم که دولت این کار را بکند؟
علیرضا قزوه:

من در یک ماجرای دبیر کنفرانس بودم، برای یک مقامی که در استانی شاید نفر اول باشد نوشتم یک ریغ یا ده دقیقه سخنرانی دارم. جواب آن آدم را هیچ وقت فراموش نمی کنم که دقیقاً عبارتش این بود «تو غلط کردی این قدر وقت برای من گذاشتی. خیلی ها می آیند من اصلاً به آنها وقت نمی دهم.» البته او هم به هر حال نان پدرش را می خورد و من اصلاً بریدم. همه مسؤولان هم بودند.

در جریان شعرهای من هم خیلی ماجراها افتاد. افتاد. شاید اگر شهید زارعی یا بهروز ایتانی که الان مسؤول روایت فتح است، سهر بلای جان من نمی شدند من مشکل داشتم. یعنی می خواهم بگویم مدیران ما این تحمل را ندارند. ما مشکلات جدی داریم. متأسفانه این خودخواهی ها در جامعه جدی است.

این روحیه خاکسارانه ای که مثلاً شهید ابوترابی داشت و خیلی های دیگر داشته اند، ندارند. مشکلات ما از اینجاست. هنرمند ما هم گیر است. کسی که انگایش به یک میز است، نمی تواند هر حرفی را بزند.
سوره:

با حرف هایی که مطرح شد معلوم می شود ما صورت مساله را می دانیم و به یک آسیب شناسی نسبتاً جامع هم رسیده ایم. اهل افراط و تفریط هم نیستیم. بالاخره این طور نیست که بریده باشیم و هنوز می گوئیم می خواهیم یا مابنی انقلاب حرف بزنیم. می خواهیم دردهای مردم را بگوئیم. ولی این عوامل وجود دارد که جلوی ما را می گیرد یا تاثیر پیام ها را کم می کند یا مانع گسترش آنهاست. بعضی بزرگان منتقد بودند که این را به مطالبه افکار عمومی تبدیل کنیم تا بشود در میران تاثیر گذاشت. می خواهم ببینم ما فکر می کنیم تیمم ابزارهایی که برای ارتباط با جامعه برای تاثیر گذاری بر فرهنگ و جریان سازی در این مقطع از تاریخ کشور در اختیار داریم در دست کسانی است که متخالف این جریان هستند؟ آیا

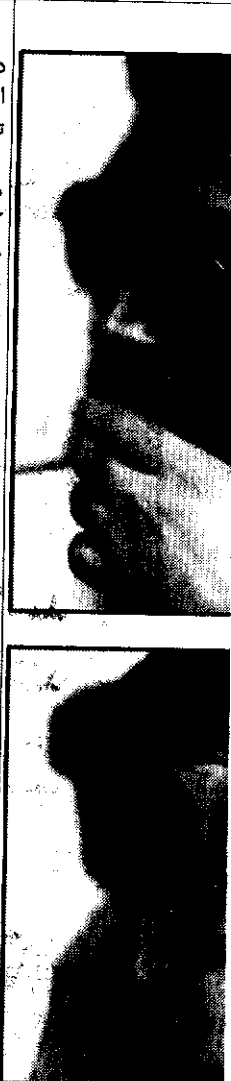
نمی توانیم ابزار دیگری برای خودمان ایجاد کنیم؟ و اگر هنرمندان ما بعد از گذشت ۲۵ سال از انقلاب این حرفها را بزنند از خیلی از آدم های سطوح بدی چه انتظاری می توان داشت؟
نیرومند:

این طور نیست. فکر می کنم شرایط خیلی تاریکی را ترسیم کردیم که بسیار ناخوش به نظر می رسد. ولی به نظر من در عین حال که باید عمده ابزارها دست کسانی است که صلاحیت دارند ما باید خودمان ابزارها را بسازیم. به اعتقاد من یکی از مشکلاتی که گریبانگیر هنرمندان انقلاب شده این است که خودشان را دست کم گرفته اند. به نظر من اگر این بچه ها باور کنند که خیلی قدرتمندند و حرف برای گفتن دارند. به میدان بیایند، بخصوص اگر آمن آنها با یک نوع همگرایی و در جمع بودن باشد، براحتی می توانند جریان سازی کنند، براحتی می توانند آدم ها را عوض کنند. ببینیم که همت لازم در هنرمندان انقلاب برای شکوفایی خودشان و بعد ورود به این عرصه نیست. من خودم احساس می کنم خیلی گرفتار زندگی روزمره شدم. انتقام در حد حرف است. تنها یک کاریکاتور چاپ کنم و بعد در جلسات خصوصی درد دل های کنیم و از مشکلات بگوئیم. اصفاً مادر جامعه ای زندگی می کنیم که رهبرش از فرهنگی ترین آدم ها است.

من خودم زمانی خدمت ایشان رسیدم و کاملاً حس کردم که ایشان به درد دل های ما به صورت جدی گوش می کنند ولی ما خودمان همت لازم برای پیدا کردن راه حل این مشکلات نداریم. بنابراین اگر بتوانیم استدلال های قوی بیوریم و ثابت کنیم که حوزه های فرهنگی چه مشکلی دارند و بعد راه حل بدیم، راه باز خواهد شد و این همان چیزی است که متأسفانه در جامعه ما کسی به آن دقت نمی کند. اصفاً باید قبول کنیم که ما پیشنهاد نداریم، راه حل نداریم. البته من خودم سعی می کنم چنین خصلتی داشته باشم ولی واقماً این است که کم پیشنهاد داریم. بیشتر انتقاد کردیم. باید قدر خودمان را بدانیم، بدانیم که بسیار تاثیر گذار هستیم. یعنی زمینه برای تغییر این مسائل وجود دارد. پس من بخشی از کلهی و سهیل انگاری را در خودمان می بینم.
علیرضا کمری:

البته نباید تصور شود اوضاع ناامید کننده و یاس آور است. اصلاً آنها مسائل مستقلی هستند و به گمان من باید با کلمات و عبارات و به زبان خاصی درباره آن بحث کرد که معانی نادرست از آن استنباط نشود.

منتها من این را می گویم که اگر کسی برسد به این مرتبه که بود او نبود او تعیین کننده باشد به او رجوع خواهند کرد. یعنی تبدیل می شود به مرجع آقای قیصر امین پور یک بار هم در تلویزیون دیده نشده است اما کلام هنرمند انقلاب هست که نسبت به صفای باطنی این آدم و تاثیری که در کار ادبیات و شعر بعد از انقلاب گذاشته، تردید داشته باشد؟ آقای قزوه بهتر از من باید بلدان تاثیری که ایشان در جریان پرورش نسل نوجوان برای شعر انقلاب و معاصر داشته است در این کشور بی مانند است.



اینجاست که شخص از شخص بودن خودش در می‌آید. این طور نیست که نشود، منتها باید در اخلاق و مرام و سواد «آمین پوری» شد که آن تاثیرگذاری را داشته باشد.

گاهی یک نشریه یا کتاب، معیار و سبنا و پایه می‌شود برای یک حرکت اندیشه‌ای. و قبول کنید که این جز با عرق ریزان روح و کندوکاو نفسانی و مطالعه شخصی، شدنی نیست. اگر این طور شده حتی اگر پیرامون سیاه باشد که نیست و من اصلاً شرایط پیرامونی را تیره نمی‌بینم، همه چیز شدنی است. اما این باید تبدیل شود به یک جریان پیوسته. اصل اول این است که باید برپاس‌ها و ناامیدی‌ها غالب شد. یعنی هنرمند نباید به خود تردید راه دهد. اصل هنر بر یقین است. اگر یقین نباشد، ابداع و ایجاد که کار هنرمند است. تحقق نخواهد یافت. سرهنگی زمانی که دو سه نفر بیشتر نبودیم می‌گفت ما فقط کارمان این است که جلوی بچه‌های رزمنه جای بگیریم. اصلاً دفتر، کارش را زمانی شروع کرد (بعد از قبول قطعه‌نامه و پایان جنگ) که بسیاری همه چیز را پایان یافته تلقی می‌کردند. جمله اولیات دفاع مقدس و جنگ را. این اخلاق سرهنگی بود که موجب شد دفتر ما وجود بیابد.

یک سوال می‌کنم آقای کیوی. یک روز در بانک آقای بهبودی را دیدم که آمده بود پول بگیرد به من گفت فلانی این پول جایزه جشنواره مطبوعات است. پول را گرفته بود و می‌خواست صرف نشریه «کمان» کند. آقای بهبودی قطب است ولی آیا آقای بهبودی در زمانی که همه دم از دفاع مقدس می‌زدند باید جایزه سوریه یا مکه خود را بفروشد که هزینه نشریه کماتی بکند که برای دفاع مقدس منتشر می‌شود؟

حرف این است که این نظام با جلافت و عشق و دغدغه و فداکاری ما و دوستان ما به وجود آمد و ما را از خود می‌پرستید بعد از آن هر چه در سر ما می‌خواهیم از سر نظام مطبوعات می‌گیریم. رویه رو می‌شود که هر چه در سر ما می‌خواهیم از سر نظام مطبوعات می‌گیریم. علی‌رغم این به هر حال عملیاتی در زمان جنگ بود که برای دریافت ابزارهای تولید و چاپ و توزیع در زمان جنگ که بتوانند اثبات کنند با وجود سانسور و سانسور کنندگان دهد؟

علیرضا کمری: این هم در مورد آنست که ما به دست کارکنان سرپرد کردیم. باید بگویم که در زمان جنگ کارکنان نشریه «کمان» را به قدری با اختیار و آزادی عمل دادیم که کارکنان در خارج از کشور به کار خود ادامه دادند و در خانه با کارکنان داخل کشور ارتباط داشتند و به این ترتیب توانستیم در ایران فعالیت‌های فرهنگی را به وجود آوریم و به همین دلیل بود که ما در آن زمان می‌توانستیم به همین طریق به سایر کشورها هم ارتباط پیدا کنیم و به همین دلیل است که ما در آن زمان می‌توانستیم به سایر کشورها هم ارتباط پیدا کنیم و به همین دلیل است که ما در آن زمان می‌توانستیم به سایر کشورها هم ارتباط پیدا کنیم.

کاریکاتورپرست این تعداد بوده و بعد از انتشار کیهان کاریکاتور، تعداد این قدر بالا رفته است و بچه‌ها در مسابقات بین‌المللی این تعداد شرکت می‌کردند و بعد از کیهان کاریکاتور این تعداد شرکت می‌کنند، بالاخره مستقل برای ایشان حرف زدم و گفتم بعد از گذشت ۱۲ سال از عمر کیهان کاریکاتور در عرصه مطبوعات هنری، آیا شما یک زنگ زدید احوال ما را پرسید ببینید چه خبر است؟ ایشان حرف‌های مرا پذیرفت که حق با شماست. ولی برای ما کاری کردند؟ از آن روز دو ماه و نیم می‌گذرد و ایشان زنگ نزدند حتی احوال ما را نپرسند. انگار ما را قانع کرده‌اند که باید در سختی کار کرد. درست است باید در سختی کار کرد ولی وقتی نظام جمهوری اسلامی که در واقع وظیفه‌اش حمایت از ماست. به وظیفه‌اش عمل نمی‌کند، پس به زور هم که شده باید از اینها بگیریم. حالا باید اهرم‌هایی را که می‌شود با زور وارد شد و این حق را گرفت، پیدا کرد. این اهرم‌ها چیست؟ و چگونه؟ یعنی من تا کی می‌توانم با این شرایط کار کنم؟ این بیست سال است که این رویه ادامه یافته است.

علیرضا کمری: اخیراً فهرست حدود ۴۰ نفر از نویسندگان و شاعرانی را که مشکل جدی دارند تهیه شد. در این فهرست یک نفر از بچه‌ها بود که در کیهان بچه‌ها فعالیت می‌کرد و ماهی ۲۰ یا ۳۰ هزار تومان حقوق می‌گرفت و ماهی ۱۷۰ تا ۱۸۰ هزار تومان باید مخارج داروهای دختر ۱۳ ساله‌اش را می‌داد که سرطان خون گرفته بود و اواخر پارسال فراری شد. چیزی که نمی‌توانست قسط یک وام یک میلیون تومانی را بدهد. از این نمونه‌ها زیاد است.

بعد آقای بهبودی با پول و حقه‌های فقط در شهرهای مختلف می‌گردد و در سفرها با خود پول می‌برد و هیچ پولی باقی نمی‌گذارد. همین بیشتر رایزن‌های فرهنگی را جدید می‌کند. می‌گویند از سویاریست‌ها دعوت می‌کنند تا به ایران سفر کنند و به آنجا بروند تا بتوانند ابزارهای تولید و چاپ و توزیع در زمان جنگ که بتوانند اثبات کنند با وجود سانسور و سانسور کنندگان دهد؟

علیرضا کمری: این هم در مورد آنست که ما به دست کارکنان سرپرد کردیم. باید بگویم که در زمان جنگ کارکنان نشریه «کمان» را به قدری با اختیار و آزادی عمل دادیم که کارکنان در خارج از کشور به کار خود ادامه دادند و در خانه با کارکنان داخل کشور ارتباط داشتند و به این ترتیب توانستیم در ایران فعالیت‌های فرهنگی را به وجود آوریم و به همین دلیل بود که ما در آن زمان می‌توانستیم به سایر کشورها هم ارتباط پیدا کنیم و به همین دلیل است که ما در آن زمان می‌توانستیم به سایر کشورها هم ارتباط پیدا کنیم.

حسین نیرومند:

اما ما داریم خیلی سکوت می‌کنیم. من می‌گویم فرض کنید آقای تناولی آدم هنرمندی است و کاری هم نداریم که عضو هیات امنای دفتر فرح بود. ولی شما اگر هزینه یکی از این مجسمه‌های دو در سه متر را که از آمریکا به ایران آوردید صرف ده هزار علاقه‌مند به کاریکاتور کشور می‌کردید، می‌دانید چه می‌شد؟ من که می‌دانم در سراسر ایران چقدر جوان مستعد هست، ولی این کار را نمی‌کنند. پولها به آن سمت داستان می‌رود. ما اینجا ساکت می‌مانیم. به نظر من اینجا نسبت به تکلیف‌مان کوتاهی می‌کنیم و به این نتیجه رسیدیم که باید با زور گرفت. یعنی باید روی دل‌های اینها کار کرد و تاثیر گذاشت. من یک مثال می‌زنم: ۸۲ موشک در تهران به زمین خورده است ولی یک نماد وجود ندارد که نشان بدهد این موشک‌ها به تهران خورده است. حالا اگر به نسل جدید بگوییم تهران موشک‌باران شده، باور نمی‌کنند چون هیچ نمادی وجود ندارد. پس خیلی سهل‌انگاری می‌کنند. شما ببینید مثلاً در دانشگاه تهران با یک نقاشی برجسته روی دیوار چه کردند؟ پاکش کردند! نقاشی‌ای که آقای خاتمی افتتاحش کرده است! این آقای که مدیریت فرهنگی دانشگاه تهران را عهده‌دار است، او را از نظر فرهنگ و فهم این را ندارد که یک نقاشی چقدر ارزش دارد. بعد وقتی خبرنگار از او می‌پرسد چرا این کار را کرده‌اید می‌گوید: این اثر باستانی با ارزش نیست. فکر می‌کند اثر هنری باید قدمت هزار ساله داشته باشد. این قاجحه است که این فرد مسوول فرهنگی بزرگترین دانشگاه کشور باشد.

علیرضا کمری: این را باید پذیرفت که قله‌های ثروت و دره‌های فقر با هم ایجاد می‌شود و این که خیلی از منزلت‌هایی را که آقایان گرفتند، دلیلش عزلت بعضی‌هاست. او که گوشه‌نشین است نباید فکر کند که یک فضیلت فرعی به دست می‌آورد، بلکه با این عزلت‌گزیدن دارد به او کمک می‌کند.

علیرضا کمری: انرژی‌ها، استمدادها و قابلیت‌ها کم نیست، انصافاً کم نیست. سوره: این حرف‌ها در همین اندازه آگاهی‌دهنده است و ایجاد بصیرت خواهد کرد. شاید بعضی از این بحث‌ها سطحی به نظر بیاید ولی اتفاقاً آنچه مخاطب نیاز دارد بداند همین است. باید سراغ کسی که در این کشور فعالیت فرهنگی در سطوح میانی انجام می‌دهد و به مطامع و مصالح مدیران فرهنگی کلان هم دچار نشده برویم و این حرف‌ها را برای او بگوییم. همین‌ها موجب می‌شود تا راه‌های برون رفت به وجود بیایند. این بحث‌ها نه گدایی است نه بریدن در حالی که نباید از کارهای عمیق، علمی و کیفی دست کشید باید این نوع مباحث را نیز مطرح کرد. این حرف‌ها را باید گفت و از جلسات خودمانی و نشستن و دراز کشیدن حرف زدن باید گذشت.